



Reconstructing the Internal Structure of Islamic Economics in Light of the Sadraean Theories of Truth and Justification

 MohammadAli FarahaniFard¹✉

1. Corresponding Author, Level 4, Qom Seminary, Researcher in the Department of Economic Jurisprudence, Higher Institute of Jurisprudence and Islamic Sciences. Email: mali.farahani@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Received: 16 March 2023

Received in revised form: 19 October 2024

Accepted: 12 July 2025

Available online: 12 July 2025

Keywords

internal structure of science; Islamic economics; theory of truth; theory of justification; epistemology; foundationalism; coherence; realism

Abstract

The Sadraean theories of truth and justification, differing fundamentally from Western philosophical views, have significant implications for the theoretical foundations, structure, and nature of economic theories, as well as the definition and practical methodology of economics. Applying these theories can pave the way for transforming the internal structure of Islamic economics, facilitating both the reform of existing economic theories and the establishment of new ones. However, on one hand, these perspectives have not received sufficient attention from Islamic economists, and on the other hand, neglecting the criterion of normative-propositional statements in Sadra's theory of truth, while relying solely on the foundational criterion in his theory of justification, has led to a lack of comprehensiveness in some Islamic economic approaches. This paper uses descriptive-analytical and exploratory methods to first provide a comprehensive explanation of the Sadraean philosophers' approach in this field, and then reconstruct the internal structure of Islamic economics based on it. According to the findings, in the theory of truth, the correspondence criterion governs the analysis of concepts, assumptions, and factual propositions in Islamic economics, while the rationality of goals and the means to achieve them governs normative-propositional and evaluative statements. The theory of justification reveals a form of rational foundationalism emphasizing the necessity of coherence within Islamic economics. This foundationalism influences the hierarchical logic of the theoretical premises, the active domains of economic studies, the definition of Islamic economics, its key agents, and its applied methodology, thereby shaping the discipline's trajectory. The requirement of coherence, in addition to preserving internal consistency among values, transforms into a practical wisdom that, by borrowing some premises from theoretical wisdom, pursues the objectives of the Islamic economic system with explanatory, normative, and policy-oriented dimensions in harmony. The theoretical benefit of this justification theory for Islamic economics lies in maintaining objectivity while simultaneously upholding its teleological orientation.

Cite this article: arahaniFard, M., A. (2025). Reconstructing the Internal Structure of Islamic Economics in Light of the Sadraean Theories of Truth and Justification, *Islamic Economics Doctrines*, 1(2), 147-178.
<https://doi.org/10.30513/ied.2025.5087.1210>





بازشناسی ساختار درونی اقتصاد اسلامی در سایه نظریه صدق و توجیه فیلسوفان صدرایی

محمد علی فراهانی فرد^۱

۱. نویسنده مسئول، سطح ۴ حوزه علمیه قم، پژوهشگر گروه فقه اقتصاد، مؤسسه عالی فقه و علوم اسلامی، قم، ایران.
رایانامه: mali.farahani@gmail.com

چکیده

نظریه صدق و نظریه توجیه فیلسوفان صدرایی به علت تفاوت با نظریات فلاسفه غربی، آثار مهمی بر ترکیب مبانی نظری، ساختار و ماهیت نظریات اقتصادی، تعریف و روش کاربردی علم اقتصاد دارد. استفاده از این نظریات می‌تواند از مسیر تغییر ساختار درونی اقتصاد اسلامی، زمینه‌ساز اصلاح نظریات اقتصادی موجود و تأسیس نظریات جدید گردد. اما از یک سو، استفاده از آرای مذکور در این زمینه چندان مورد توجه اقتصاددانان اسلامی واقع نشده و از سوی دیگر، عدم توجه به ملاک قضایای اعتباری در نظریه صدق و اکتفا به ملاک ابتناء در نظریه توجیه موجب عدم جامعیت نظریه مورد استفاده برخی دیگر از اقتصاددانان اسلامی شده است. این مقاله در نظر دارد با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و همچنین روش اکتشافی، ابتدا تبیین جامعی از رویکرد فیلسوفان صدرایی در این زمینه ارائه کند و سپس ساختار درونی اقتصاد اسلامی را بر اساس آن بازسازی نماید. مطابق نتایج مقاله، در نظریه صدق، ملاک تحلیل در مفاهیم، فروض و گزاره‌های حقیقی اقتصاد اسلامی، نظریه مطابقت و در مفاهیم، فروض و گزاره‌های تجویزی-اعتباری، معقولیت هدف و راه رسیدن به آن است. یافته‌های مقاله در نظریه توجیه نیز نوعی مبنای عقلی با توجه به لزوم انسجام در اقتصاد اسلامی است. مبنای با تأثیر بر منطق سلسله‌مراتبی مبادی نظریه اقتصادی، حوزه‌های فعال مطالعات اقتصادی، تعریف علم اقتصاد اسلامی، عامل اصلی در نظریه اقتصاد اسلامی و روش کاربردی آن، مسیر این علم را در استفاده از مبادی ترسیم می‌کند. لزوم رعایت انسجام در طول مبنای نیز علاوه بر حفظ انسجام درونی ارزشها، اقتصاد اسلامی را تبدیل به حکمتی عملی می‌کند که در کنار وام گرفتن برخی مبادی خود از حکمت نظری، اهداف بخش تجویزی اقتصاد اسلامی (نظام اقتصادی اسلام) را دنبال می‌کند و دارای ابعاد تبیینی، تجویزی و تدبیری-سیاستی سازگار است. فایده نظریه توجیه مذکور برای اقتصاد اسلامی، حفظ عینیت در عین غایت‌مندی است.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱

تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱

کلیدواژه‌ها

ساختار درونی علم، اقتصاد اسلامی، نظریه صدق، نظریه توجیه، معرفت‌شناسی، واقع‌گرایی، انسجام‌گرایی، مبنایگرایی.

استناد: فراهانی فرد، محمد علی. (۱۴۰۴). بازشناسی ساختار درونی اقتصاد اسلامی در سایه نظریه صدق و توجیه حکمای اسلامی، آموزه‌های اقتصاد اسلامی، ۱(۲)، ۱۴۷-۱۷۸.

<https://doi.org/10.30513/ied.2025.5087.1210>

مقدمه

نظریه‌های علمی در علوم انسانی تحت تأثیر روش بنیادین و روش کاربردی آن علم شکل می‌گیرد. روش بنیادین علم شامل نظریات بنیادین هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی است. گردهمایی این مبانی، روش کاربردی علم را شکل می‌دهد که نظریات علمی بر اساس آن شکل می‌گیرد (پارسانیا، ۱۳۹۲). بنابر این، مبادی معرفت‌شناختی من جمله نظریه صدق و نظریه توجیه تأثیر قابل توجهی بر ماهیت و ساختار نظریه اقتصادی و روش کاربردی علم اقتصاد دارد. نظریه صدق در واقع نوعی تعریف صدق (Definiton) است و به تحلیل ماهوی و معنایی صدق می‌پردازد و مسئله‌ای ثبوتی است؛ نظریه توجیه نیز به ارائه معیار اثباتی صدق (Criterion) پرداخته و ابزار و ملاکی برای تشخیص صدق از کذب و حقیقت از خطا ارائه می‌دهد (خسروپناه، ۱۳۷۹، ص ۲۹-۴۵). فیلسوفان صدرایی در این زمینه نظریاتی دارند که استفاده از آن برای اصلاح ساختار اقتصاد اسلامی ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا هر علم برای انتساب به حوزه تمدنی خود باید از مبانی متناسب با خود استفاده کند و از سوی دیگر بخشی از اسلامی بودن اقتصاد اسلامی به اصلاح مبانی آن بازمی‌گردد. اما این مبانی در اقتصاد اسلامی چندان مورد توجه واقع نشده و همین مسئله موجب ناسازگاری‌هایی در پژوهش‌های اقتصاد اسلامی شده است. از این جهت پرداختن به این مسئله برای علم اقتصاد اسلامی ضروری تلقی می‌گردد. بنابر این، مسئله اصلی مقاله حاضر بررسی چگونگی تفاوت ساختار درونی اقتصاد اسلامی بر اساس نظریه صدق و توجیه فیلسوفان صدرایی است.

آثار محدودی درباره معرفت‌شناسی و همچنین نظریه صدق و توجیه در علم اقتصاد به نگارش درآمده است. غنی‌نژاد با نگاهی تاریخی به علم اقتصاد به چگونگی شکل‌گیری نظریات اقتصادی و روش‌شناسی آن‌ها پرداخته است. مراد وی از معرفت‌شناسی به مباحث روش‌شناسی اصطلاحی نزدیک‌تر است (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶).

عیسوی با اشاره به تأثیر مبانی معرفت‌شناختی بر روش‌شناسی علوم، محتوای نظریه‌های علمی و قلمروی علوم معتقد است پذیرش نوعی خاص از معرفت‌شناسی مستلزم اتخاذ روشی خاص در بررسی مسائل اقتصادی است (عیسوی، ۱۳۷۹).

جابری تفاوت دانش اقتصاد اسلامی و متعارف را اولاً در موضوع می‌داند و ثانیاً هر کدام را دارای مبانی و خاستگاه متفاوت دانسته و قائل به عدم امکان به‌کارگیری اقتصاد متعارف در

جوامع اسلامی است. از این روی با پی‌گیری علم تفصیلی به اقتصاد متعارف و مبانی آن به دنبال هموار نمودن مسیر نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی است (جابری، ۱۳۸۸).

معرفی محمدی موضوع صدق را در ارتباط با معرفت‌شناسی و روش‌شناسی معرفی نموده و مشکل عمده روش شناختی نزد اقتصاددانان را مسئله صدق می‌داند. وی در نهایت پیشنهاد نفی تمایز میان مقام داوری و کشف را برای حل مسئله صدق ارائه می‌دهد (معرفی محمدی، ۱۳۹۱). توکلی معرفت‌شناسی اقتصاد اسلامی را عهده‌دار پاسخ به چهار سؤال به هم پیوسته در مورد چیستی، شرایط حصول، منابع و اعتبار شناخت‌های اقتصاد اسلامی می‌داند. مبانی معرفت‌شناختی اقتصاد اسلامی به هشت حوزه ماهیت معرفت اقتصادی اسلامی، هویت ارزشی آن، ملاک اسلامی بودن، خصایص ساختاری شناخت‌ها، نسبت با نام‌گرایی، منابع شناخت و نسبت شناخت‌ها با واقعیت تعلق دارند. مطابق این نگاه، شناخت‌ها در اقتصاد اسلامی هویتی ترکیبی دارند، ارزش بار بوده و اسلامی بودن گزاره‌های علمی آن وابسته به گزاره‌های مذهب اقتصادی اسلام است. بر این اساس، شکل‌گیری مذهب اقتصادی اسلام شرط خارجی ندارد؛ ولی تحقق علم اقتصاد اسلامی وابسته به تحقق (عملی/فرضی) ساختارهای نهادی مذهب اقتصادی اسلام در جامعه است. دستیابی به شبکه گزاره‌های اقتصاد اسلامی وابسته به استفاده از هر سه منبع عقل، حس و وحی منقول است. و بالاخره، اقتصاد اسلامی از حیث صدق و توجیه به ترتیب مبتنی بر واقع‌گرایی اصلاحی و مبنای‌گروی است (توکلی، ۱۳۹۵).

آن‌گونه که مشاهده می‌شود استفاده از نظریات فیلسوفان صدرایی در این زمینه یا اساساً مورد توجه برخی اقتصاددانان واقع نشده یا در صورت توجه، به نظریه جامعی در این زمینه استناد نشده است. مفروض برخی از پژوهشگران فلسفی و اقتصاد اسلامی، مطابقت‌گرایی در نظریه صدق و مبنای‌گرایی در نظریه توجیه فیلسوفان صدرایی است؛ عدم توجه به ملاک قضایای اعتباری در نظریه صدق و همچنین اکتفا به صرف ابتننا در نظریه توجیه، برخی از معرفت‌شناسان معاصر را بر آن داشته است که ملاک‌های کمکی دیگری در این زمینه ارائه کنند. در این مقاله ضمن بازنمایی و تکمیل نظریه صدق و توجیه از نظر فیلسوفان صدرایی و بیان تفاوت آن با نظر اندیشمندان غربی، آثار آن بر ساختار درونی اقتصاد اسلامی پی‌گیری خواهد شد. بر این اساس، نقطه تمایز این مقاله از سایر آثار، در تبیین و بازنمایی جدید نظریه صدق و توجیه فیلسوفان صدرایی و استفاده از آن در تبیین ساختار درونی اقتصاد اسلامی است.

روش این مقاله، در جمع‌آوری داده‌ها روش کتابخانه‌ای و در بازشناسی نظریه صدق و توجیه اقتصاد متعارف و تطبیق آن بر نظریات اقتصادی، روش تحلیلی و در تبیین نظریه صدق و توجیه فیلسوفان صدرایی و یافتن آثار متوقع آن بر اقتصاد اسلامی، روش اکتشافی است.

۱. نظریات صدق در علم اقتصاد متعارف

نظریات مختلفی در باب چیستی حقیقت و صدق در علم اقتصاد می‌توان یافت که در ادامه تلاش می‌شود این نظریات مورد بررسی قرار می‌گردد.

الف) نظریه مطابقت (Correspondence): مشهورترین نظریه صدق، نظریه مطابقت است. بر اساس این نظریه، صدق نظریات بر اساس مطابقت آن‌ها با واقعیت خارجی متناظر با آن سنجیده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، درس ۱۹، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ حسین زاده، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱-۱۱۵). جریان‌های مختلف علم اقتصاد که به دنبال کشف نظم طبیعی بودند پیرو این نظریه صدق به شمار می‌روند. این نگاه کمابیش در پیش‌زمینه نظریات سوداگران، فیزیوکرات‌ها، کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها حاضر است و تمام تلاش‌های فکری برای کشف نظم طبیعی (Natural order) و قانون طبیعت (Natural law) به کار می‌رود. این نظریات اقتصاد را دارای نوعی واقعیت فرض می‌کند که نظریه اقتصادی از آن حکایت نموده و مطابق آن است. برخی از روش‌شناسان اقتصادی متأخر، مفاهیم مورد استفاده در نظریات اقتصادی را مفاهیم عرفی می‌دانند که بر اساس فهم عرفی سنجیده می‌شوند. مکی با تفسیر عرفی مفاهیم اقتصادی و پذیرش ابتدای نظریات اقتصادی بر مفاهیم و مواد عرفی، به نوعی نظریه صدق مطابقت عرفی روی آورده است (Maki, 2012, vol13, p8).

ب) نظریه پراگماتیسم (Pragmatism): بر اساس این نظریه، حقیقت اندیشه‌ای است که در زندگی انسان مفید باشد. به نظر ایشان از آنجا که غرض از علم، استفاده عملی در زندگی است و کار عقل تسهیل زندگی است، ارزش علم به کاشفیت نیست؛ بلکه ارزش آن به نشان دادن ابزارهای تصرف در اشیا است. در نتیجه این گروه حقیقت و صدق را با الفاظی مانند فایده عملی، موفقیت و سودمندی تعریف می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، درس ۱۹، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ خسروپناه، ۱۳۷۹، ص ۲۹-۴۵). نماینده نظریه صدق پراگماتیسم در علم اقتصاد، فریدمن است. وی به دفاع از فرض‌های غیرواقعی در نظریات اقتصادی پرداخت و آن‌ها را برای نظریه اقتصادی

ضروری می‌دانست. در این نگاه، برای آن‌که فرضیه‌ای مهم تلقی شود، باید از نظر توصیفی مفروضات غلطی داشته باشد؛ و تنها نتایج و پیش‌بینی‌های نظریه باید مورد ارزیابی قرار گیرد و اثبات مستقیم اصول موضوعه غیرضرور و گمراه‌کننده است (بلاگ، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۴). از نگاه فریدمن در بسیاری از شرایط می‌توان رفتار بازار را با فرض رقابت کامل و انحصار کامل نظریه نئوکلاسیک توجیه نمود و به پیش‌بینی‌های درستی رسید؛ نه این‌که در جهان خارج همیشه رقابت کامل یا انحصار کامل وجود داشته باشد. چنین فرض‌هایی اگرچه در برخی موارد کاملاً نادرست هستند ولی نتایج درستی به بار می‌آورند. وی معتقد بود که واقع‌گرایی کامل دست‌یافتنی نیست و واقع‌گرایی کافی نیز با بررسی قدرت پیش‌بینی نظریه فهمیده می‌شود (Friedman, 2008, p153-157&172).

ج) نظریه انسجام‌گرایی (Coherence): حقیقت بر اساس این نگاه، معرفتی است که با دیگر گزاره‌های پذیرفته شده، منافات نداشته باشد و با قضایایی که این قضیه، جزئی از اجزای نظام آن‌هاست سازگار باشد. در تعریفی دقیق‌تر، انسجام نوعی وابستگی متقابل و تلازم دوسویه قضایا درون دستگاهی از باورها و قضایا است. در این صورت سازگاری شرط لازم دستگاه منسجم است اما شرط کافی نیست (فتحی‌زاده، ۱۳۸۲، ش ۱۳، ص ۸۱-۹۶؛ پویمن، ۱۳۸۷). تعریف صدق به انسجام، نوعی افراطی از انسجام‌گرایی بوده که جز در میان ایدئالیست‌ها و برخی پراگماتیست‌ها طرفداری ندارد و در میان نظریات اقتصادی نمی‌توان معادلی برای آن یافت.

د) نظریه تأییدپذیری تجربی (verificationist): در این تعریف، حقیقت شناختی است که بتوان آن را با تجربه حسی تأیید نمود. این تعریف مورد پذیرش کسانی است که حس را تنها ابزار شناخت معرفی می‌کنند (Glanzberg, ۲۰۲۱). حس‌گرایی در علم اقتصاد، دامنه‌های فراوانی دارد و می‌توان آثار قابل توجهی از آن در علم اقتصاد یافت. نظریات تجربه‌گرایانی مانند جان استوارت میل، اقتصاددانان مکتب تاریخی آلمان و کینز مبنی بر لزوم توجه به واقعیت تجربی اقتصادی حاکی از نوعی حس‌گرایی در نظریه صدق است. همچنین پیروان مطالعات آماری و اقتصادسنجی و رفتارگرایان نیز حس‌گرا محسوب می‌شوند. مکتب تاریخی بر لزوم توجه به مشاهدات تاریخی تأکید می‌کرد و روش آن‌ها مشاهده و استقرای تاریخی است. جان استوارت میل در کتاب «نظام منطق عقلی و استقرایی»، منطق قیاسی را با دیده تحقیر می‌نگریست و منطق استقرایی را به عنوان تنها راه کسب معرفت، ستایش می‌کرد (Mill, John Stuart, 2011).

Encyclopædia Britannica). سنجی کاران و پیروان آزمون‌های آماری نوعاً از روش فرضیه‌ای قیاسی پیروی می‌کنند. در این روش، فرضیاتی متناسب با فروض یا حدس‌های اولیه تنظیم می‌گردد و نتایج آن مورد آزمون تجربی قرار می‌گیرد. رفتارگرایان نیز با وجود استفاده از برخی فرضیات بر مشاهده حسی دقیق برای مطالعه رفتار اقتصادی تأکید بیشتری دارند. اگرچه گروه‌های مذکور در تبیین رابطه نظریه با مشاهده و تجربه و آزمون دارای نظریات متفاوتی هستند، اما نقطه اشتراک آن‌ها پذیرش نظریه صدق حس‌گرا است.

هـ) **نظریه صدق نسبی‌گرا:** برخی نظریات دیگر در باب فهم عرفی مطرح شده است که تعریف صدق را بر اساس مطابقت با فهم عرفی یا ارتباط آن با سایر عوامل غیرمعرفتی در نظر می‌گیرد. در میان مکاتب اقتصادی، پست‌مدرن‌ها و فمینیست‌های پس‌اساختارگرا را می‌توان از قائلین به نسبیت دانست. زیرا پست‌مدرن‌های اقتصادی بر تأثیر روابط قدرت و ثروت بر نظریات اقتصادی تأکید می‌کنند؛ و از نگاه فمینیست‌های اقتصادی، نگاه مردانه و سخت‌باعث شکل‌گیری نوعی خاصی از علم اقتصاد شده است و برای جبران کاستی‌های آن باید نگاه زنانه و نرم به آن اضافه شود. این گروه‌ها معمولاً نظریه اقتصادی مستقلی ندارند و به نقد و بازروایت نظریات موجود اقتصادی و تکمیل آن‌ها با توجه به نقش کانون‌های قدرت و ثروت یا نقش خانواده در نظریات اقتصادی می‌پردازند. توجه به عوامل مذکور در شکل‌گیری نظریه اقتصادی حاکی از نوعی نظریه صدق نسبی‌گرا است. روش آن‌ها اما بیشتر بر اساس فهم و تفسیر پدیده‌ها شکل گرفته و امتداد روش تفسیری به حساب می‌آید (Nelson, 2008, p455-466). همچنین مکلاسیکی در خطاب به علم اقتصاد، نگاهی پسینی به علم اقتصاد دارد و نظریه‌ای شکاکانه را پی می‌گیرد که نتیجه آن، عدم امکان شناخت اقتصادی است. وی علم اقتصاد را خطابه‌ای توسط اقتصاددانان برای اقناع یکدیگر می‌داند (McCloskey, 2008, p418-428).

۲. انواع نظریات توجیه در علم اقتصاد متعارف

اگرچه ممکن است نظریات مختلفی درباره توجیه در دانش معرفت‌شناسی ارائه شده باشد، اما این نوشته به دو نظریه اصلی از نظریات توجیه اکتفا می‌کند.

۱-۲. **مبنایابی یا مبنایابی (foundationalism):** مبنایابی معتقد است گزاره‌ها برای توجیه باید بر گزاره‌های مبنایی دیگر مبتنی باشند و برای دچار نشدن به تسلسل معرفتی باید سلسله

توجیه در جایی متوقف شود. بدین ترتیب نیاز به «گزاره‌های تصدیقی مبنا» پیدا می‌شود که گزاره‌های دیگر به واسطه آن‌ها توجیه می‌شوند ولی خودشان نیازی به توجیه ندارند (پویمن، ۱۳۸۷؛ عارفی، ۱۳۸۱؛ Pappas, 1998, p2492). این گزاره‌های بنیادین و مبنا ممکن است حسی یا عقلی باشند. بنابراین، مبناگرایان به دو گروه عقلی و حسی تقسیم می‌شوند. از میان مبناگرایان عقلی می‌توان به رنه دکارت با نظریه تصورات فطری و از میان مبناگرایان حسی می‌توان به جان لاک با نظریه تصورات و گزاره‌های حسی بنیایی اشاره نمود (Klein, 1998, p2492؛ پویمن، ۱۳۸۷).

پیروان روش اصل موضوعی در اقتصاد کلاسیک، بر اساس مفاهیم و گزاره‌های بنیایی عقلی شهودی نظریات خود را گسترش داده‌اند. مفهوم دست نامرئی، در صورتی که استعاره نباشد، و برخی مفاهیم دیگر اقتصادی در زمان کلاسیک‌ها بدون اثبات در علمی دیگر و بر اساس شهود درونی (intuition) وارد نظریات اقتصادی شده‌اند. این مفاهیم به شمار می‌روند. مینی این رویکرد را در اقتصاد که در آثار کلاسیک اقتصادی تبلور یافته، پیروان اقتصادی دکارت می‌نامد (مینی، ۱۳۸۵). همچنین پیروان روش تجربی در علم اقتصاد که مانند جان استوارت میل، حامی مطالعات حسی و تجربی هستند، در رویکرد مبناگرایی حسی طبقه‌بندی می‌گردند. نظریه بازار رقابت ناقص بر اساس مطالعات تجربی و یافتن گزاره‌های حسی بنیایی پشتیبان شکل گرفته است.

۲-۲. انسجام‌گرایی (Coherentism): این نظریه، تصدیقی را موجه می‌داند که در ارتباط با دیگر تصدیقات آدمی بوده و در درون خود نیز منسجم باشد. از این دیدگاه، انسجام‌گرایی در سه اصل خلاصه می‌شود: (۱) همه تصدیقات با استنتاج از دیگر باورها موجه می‌شوند؛ (۲) باورهای پایه و بدیهی وجود ندارد؛ (۳) توجیه باورها، یک مسئله دوسویه یا چندسویه است (پویمن، ۱۳۸۷؛ عارفی، ۱۳۸۱؛ Pappas, 1998, p2492; Audi, 1999, p154). انسجام‌گرایی به لحاظ تاریخی ابتدا توسط فیلسوفان ایدئالیستی همچون برادلی و بلانشارد به عنوان یک نظریه صدق مطرح گشت و افراد دیگری مانند هگل، نویرات و همپل نیز در میان این گروه طبقه‌بندی شده‌اند (فتحی‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۸۱؛ Audi, 1999, p154).

اقتصاددانانی که از روش اصل موضوعی مبتنی بر فروض استفاده می‌کنند، به انسجام‌گرایی نزدیک هستند. در این‌گونه استدلال، صدق و کذب فروض نظریه دارای اهمیت نیست و ارزیابی این نظریات بر اساس سازگاری میان فروض و نتایج انجام می‌شود. همچنین در روش

فرضیه‌ای قیاسی که نظریات قدیمی مورد آزمون قرار می‌گیرند و تنها در صورت مشاهده موارد نقض، آن نظریات رد می‌شوند، نوعی انسجام‌گرایی میان تمام گزاره‌های مشاهداتی و نظریات قدیمی پیگیری می‌شود.

از این گذشته، روش‌های کیفی پرسش‌نامه‌ای و روش دلفی و برخی روش‌های انتقادی که گزاره‌ای مبنایی را اساس استدلال قرار نمی‌دهند و به دنبال فهم باورهای ذهنی مخاطبین خود و ارزیابی آن‌ها بر اساس فهم عرفی هستند، نیز به انسجام‌گرایی در نظریه توجیه قرابت بیشتری دارند. چرا که آن‌ها نیز در پی سازگارترین تفسیر با باور ذهنی بر اساس فهم عرفی هستند.

۳. ساختار درونی اقتصاد اسلامی در سایه نظریه صدق فیلسوفان صدرایی

در ادامه، نظریات فیلسوفان صدرایی در این زمینه بیان می‌گردد و سعی خواهد شد آثار این مبادی در اقتصاد اسلامی مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۳. نظریه صدق فیلسوفان صدرایی

تلقی رایج درباره نظریه صدق حکمای اسلامی و فیلسوفان صدرایی، نوعی نظریه مطابقت است. بر اساس این نظریه، اگر مفاهیم و گزاره‌ها یا منشأ انتزاع آن‌ها با واقعیت خارجی مطابق باشد، آن گزاره صادق است. ایشان از دیرباز، نظریه صدق مطابقت را در مفاهیم و قضایا اختیار نموده‌اند. از نظر ایشان، موصوف صدق در قضایا، باور نبوده بلکه قضیه معقوله یا مرحله ذهنی قضیه است که حکایت از جهان واقعی و خارج دارد (شریفی، ۱۳۸۶، ش ۱۵، ص ۷۳-۱۲۶). در مفاهیم نیز، محسوسات و معقولات اولیه و آنچه با رعایت اصول منطقی از جهان واقع کسب شود، حقیقت است (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۷۵؛ پاورقی شهید مطهری).

جهان واقع یا نفس الامر در هر قضیه‌ای با توجه به انواع قضایا به سه شکل لحاظ می‌شود و تعریف صدق و کذب در هر قضیه، مطابقت با نفس الامر در همان قضیه است:

۱. نفس الامر در قضایای ذهنیه، خود ذهن است،

۲. در قضایای غیرذهنی، جهان خارج از ذهن است،

۳. در قضایایی مانند «عدم علت، علت عدم معلول است» نیز که دارای مابه‌ازای مستقیم ذهنی خارجی نیست، عقل ظرفی را برای مطلق ثبوت و تحقق فرض می‌کند (طباطبایی،

۱۴۰۴ق، ص ۱۵-۱۶).

اما نظریه صدق فیلسوفان صدرایی در اینجا متوقف نشده و میان گزاره‌های حقیقی و اعتباری قائل به تفصیل است و گزاره‌های اعتباری در این زمینه متفاوت هستند. از آنجا که قضایای اعتباری دارای نفس الامر حقیقی نیستند، نظریه صدق باید از زاویه دیگری بررسی شود. بر اساس تبیینی که علامه طباطبایی (ره) از این قضایا ارائه نموده‌اند، می‌توان نظریه صدق را بر مبنای مطابقت با عناصر حق و باطل تبیین نمود و بر این اساس، قضایای اعتباری به دو گروه حق و باطل تقسیم می‌گردد. به طور خلاصه می‌توان گفت، قضیه حق اعتباری، قضیه‌ای است که در رابطه با هدف قضیه اعتباری، لغو نبوده و هدف را برآورده سازد (طباطبایی، ۱۴۲۸ق، ص ۳۴۸).

۳-۲. تأثیر نظریه صدق فیلسوفان صدرایی بر دو بعد تبیینی و تجویزی اقتصاد اسلامی

نظریه صدق فیلسوفان صدرایی در علم اقتصاد اسلامی آثاری دارد. یکی از این آثار، تفکیک میان گزاره‌ها در حیثیت صدق است. صدق گزاره‌های تبیینی از این جهت که از یک واقعیت خارجی حکایت می‌کنند، بر اساس معیار مطابقت مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ برای مثال، صدق در گزاره‌هایی که انگیزه انسان در عمل اقتصادی را نفع شخصی می‌داند، به معنای مطابقت با واقعیت خارجی تصمیم‌گیری انسان است. اما صدق در گزاره‌های تجویزی تنها از جهت برآوردن هدف و عقلانیت هدف لحاظ می‌شود و این گزاره‌ها دارای نفس الامری که از آن حکایت کنند، نیستند. همچنین صدق گزاره‌ها و مفاهیم تبیینی که از لحاظ مطابقت با واقع شکل نگرفته‌اند و برای اغراض دیگری ایجاد شده‌اند نیز نباید بر این اساس تحلیل گردد. بنابراین در اقتصاد اسلامی با سه نوع گزاره مواجه می‌شویم:

گزاره‌های تبیینی محض که صرفاً جهت مطابقت در آن‌ها لحاظ شده و از واقعیتی خارجی حکایت می‌کنند؛ گزاره‌هایی که فرایند تصمیم‌گیری انسان و انواع بازارها و راهکارهای اقتصادی را بیان می‌کند، در این دسته می‌گنجد.

گزاره‌های تبیینی دارای هدف عملی؛ این گزاره‌ها معمولاً با ساده‌سازی و مدل‌سازی به منظور تسهیل فهم و محاسبه یا با هدف پیش‌بینی همراه است. این گزاره‌ها اگرچه تبیینی است، ولی برخی از جهات واقعیت برای رسیدن به برخی اهداف حذف یا تغییر کرده است. گزاره‌هایی که بازار را به منظور تسهیل پیش‌بینی رقابتی کامل یا انحصاری محض در نظر می‌گیرد، در این گزاره‌ها می‌گنجد. تحلیل این گزاره‌ها نیز باید بر اساس مجموع این اغراض انجام گردد.

گزاره‌های تجویزی محض که بر اساس معقولیت هدف و برآوردن آن تحلیل و ارزیابی می‌شوند. یکی از اهداف توسعه، توسعه انسانی عنوان شده است و برای آن راهکارهایی پیشنهاد شده است. این گزاره‌ها شامل تجویزهایی است که هدف خاص اقتصادی را دنبال می‌کند و بر همین اساس قابل تحلیل است.

به شکل کلی، قضایا به میزانی که کشف واقع در آن لحاظ شده، بر اساس مطابقت تحلیل می‌شوند؛ اما در موردی که تسهیل محاسبه و رسیدن به پیش‌بینی عملی در آن لحاظ شده باشد، تنها از همان جنبه عملی کارایی دارند. علاوه بر گزاره‌ها، صدق مفاهیم نیز با توجه به نوع آن مفهوم و حیثیت انتزاع آن محقق می‌گردد. همان‌طور که فرض‌های ساده‌ساز در شناخت گزاره‌ای می‌توانست دخالت کند، برخی فروض در شناخت مفاهیم نیز نقش ایفا می‌کند. اگرچه بررسی اهداف، اعتبارات و قراردادهایی که اقتصاددانان یا اقتصاددانان در مقام عمل برمی‌گزینند، فراتر از این نوشته است، ولی به مثالی در این زمینه اکتفا می‌شود. یکی از عوامل افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و تورم، افزایش نقدینگی است. اما در نظریه مقداری پول، از سایر عوامل که دخالت کمتری دارند صرف‌نظر شده و به حجم پول که تأثیر بیشتری دارد، اکتفا شده و محاسبات نیز بر مبنای آن شکل گرفته است. اینجا در اصل انتخاب حجم پول به عنوان عامل تأثیرگذار، مطابقت و کشف از واقع لحاظ شده، ولی در اکتفا به آن، کارایی در مقام عمل لحاظ گشته است. در تحلیل این نظریه نیز همین دو جنبه باید مورد لحاظ قرار گیرد.

بر اساس تبیینی که از انواع گزاره‌ها و جایگاه فروض گذشت، اقتصاد اسلامی نه مانند ابزارگرایان نسبت به منشأ فرضیه‌ها بی‌تفاوت است و نه مانند برخی استدلال‌گران پیشینی نتایج پیش‌بینی را فدای تبیین علمی می‌کند. دانش اقتصاد اسلامی، واقع‌گرایی را در هر دو رتبه پی‌گیری می‌کند و معتقد است که درستی مفروضات باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد؛ در نتیجه شکاف میان واقعیت و نظریه به علت بهره‌مندی از مفروضات درست، اتفاق نخواهد افتاد و در صورت وقوع به دنبال اصلاح نظریه خواهد بود، نه یافتن تطبیقاتی برای نظریه به هر قیمتی که باشد. در جایی نیز که یک فرض، تنها به عنوان هدفی ابزاری دنبال شود، به همان میزان قابل اتکا و پاسخ‌گویی است و نمی‌توان بیش از این مقدار از آن توقع داشت. بنابراین به طور خلاصه، با سه اثر نظریه صدق در اقتصاد اسلامی مواجه هستیم: ۱. تفکیک

گزاره‌ها به لحاظ نظریه صدق و اتخاذ روش تحلیل و بررسی مناسب در هر گزاره. ۲. تفکیک مفاهیم به لحاظ صدق و توجه به جهت صدق در تحلیل آن‌ها. ۳. تفکیک فروض بر اساس نظریه صدق و جهت لحاظ شده در آن‌ها.

۴. ساختار درونی اقتصاد اسلامی در سایه نظریه توجیه فلاسفه صدرایی

در این قسمت، پس از بیان نظریات مطرح در باب توجیه و داوری معرفت علمی و تبیین نظریه فیلسوفان صدرایی درباره مبنایگرایی و انسجام‌گرایی، آثار آن بر ساختار معرفت اقتصاد اسلامی بیان می‌گردد. این آثار شامل نحوه تأثیرپذیری علم اقتصاد از انواع مبادی و نقش مبادی معرفت‌شناسی اسلامی در علم اقتصاد اسلامی است.

۴-۱. نظریه توجیه فلاسفه صدرایی

مطالبی که درباره طبقه‌بندی میان قضایا بر اساس جهت صدق بیان شد و بر اساس آن میان جهت مطابقت و جهت برآوردن غرض در قضایای مختلف تمییز داده شد، موجب شکل‌گیری ملاک اصلی قضاوت در نظریه توجیه می‌گردد. بر این اساس، هنگامی که قضیه یا مفهومی، حقیقی محض باشد، برای ارزیابی آن در مقام توجیه باید در جستجوی ملاکی برای مطابقت با واقع بود و اگر قضیه یا مفهوم مذکور، اعتباری محض باشد، باید در جستجوی ملاکی برای برآوردن غرض در آن بود. و قضایای فی‌مابین در هر جهت بر اساس همان لحاظ مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

با ملاحظه این مطلب، فیلسوفان صدرایی مطالب مفصلی درباره ماده و صورت انواع استدلال در کتب منطقی و فلسفی بیان نموده‌اند (ن.ک. به یزدی، ۱۴۲۷ق؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲). به شکل عمومی، استدلال منطقی نزد فیلسوفان صدرایی و حکمای اسلامی با مبنایگرایی در ادبیات معرفت‌شناسی غربی متناظر دیده می‌شود. تمایز دوگانه مبنایگرایی و انسجام‌گرایی محصول تقابل و دوگانه تصورات فطری و داده‌های حسی مبنایی در برابر عدم وجود گزاره‌های مبنایی در فلسفه غرب است. اما آن‌ها نه گزاره‌های فطری عقلی و مبنایگرایی حسی را می‌پذیرند و نه به کفایت صرف انسجام در نظریه توجیه قائل‌اند. نظریه توجیه ایشان، نوعی مبنایگرایی عقلی است که علی‌رغم پذیرش برخی گزاره‌های بدیهی و استنتاج سایر گزاره‌ها از آن‌ها، انسجام و سازگاری میان کل دستگاه شناختی انسان را ضروری می‌داند.

استناد مبنایگرایی مذکور به فلاسفه اسلامی و صدرایی از این جهت است که:

اولاً جایگاه گزاره‌های مبنا نزد ایشان با تصورات فطری دکارتی متفاوت است. مبنایگرایی ایشان یک مبنایگرایی خام نیست که صرفاً چند گزاره به شکل فطری مبنا باشند. فلاسفه صدرایی تمام شناخت‌های مفهومی و گزاره‌ای انسان را بر خلاف دکارت و کانت و پیروان آن‌ها، حادث و غیرذاتی انسان می‌دانند. بر اساس تبیین حکمت متعالیه، تصورات انسان از صور حسی آغاز می‌شود و معقولات اولی از آن شکل می‌گیرد. دستیابی نفس به این تصورات حسی، نفس را مستعد حصول بدیهیت اولیه تصویری و تصدیقیه می‌کند (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۸۱).^۱

این فرایند در ادامه شکل‌گیری معقولات ثانیه فلسفی و منطقی را در پی دارد و تصدیقات دیگری نیز از این‌ها به دست می‌آید. تفصیل فوق و نحوه ارتباط مفاهیم با شناخت حسی توسط فلاسفه اسلامی و صدرایی بیان شده است (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۰-۴۷؛ پاورقی شهید مطهری (ره)). این مفاهیم و قضایای بدیهی به لحاظ فلسفی و روان‌شناختی متأخر و درجه دوم هستند و لذا معقول ثانی فلسفی نامیده می‌شوند ولی به لحاظ منطقی و در مقام توجیه، درجه اول و بدیهی هستند. گزاره‌های بدیهی مانند اصل عدم تناقض در باب گزاره‌ها و اصل هویت در باب مفاهیم نیز به شکل ذاتی نزد انسان موجود نیست و انسان در رتبه متأخر به آن التفات پیدا می‌کند؛ و پس از شکل‌گیری مفاهیم و معقولات ماهوی، فلسفی و منطقی و برخی قضایای بدیهی است که انسان با افزایش معلومات به این قضایا و امثال آن التفات پیدا می‌کند. این ارتباط طولی میان مفاهیم و گزاره‌های بدیهی با سایر مفاهیم و قضایا خود موجب شکل‌گیری دستگاهی معرفتی می‌گردد که به شکل طبیعی انسجام میان گزاره‌ها را به شکل پسینی در پی دارد. و از این انسجام پسینی می‌توان به نفع توجیه دستگاه معرفتی نیز کمک گرفت.

ثانیاً گزاره‌های بدیهی مذکور نزد ایشان دارای منشأ واحد نیست و به انواعی تقسیم می‌شوند. بر این اساس، تمام دانش گزاره‌ای به یک گزاره باز نمی‌گردد تا همه گزاره‌ها خود به خود دارای انسجام باشند؛ و در صورت عدم توجه به سازگاری میان گزاره‌های با منشأهای مختلف،

۱. فبذلك ينتفع النفس بالحس ثم يعدها ذلك لحصول تلك التصورات الأولية والتصدقات الأولية ثم يمتزج بعضها ببعض و يتحصل من هناك تصورات و تصدیقات مكتسبة لا نهاية لها فالحاصل أن حصول التصورات و التصدقات الأولية الكثيرة إنما هو بحسب اختلاف الآلات و حصول التصورات و التصدقات المكتسبة بحسب امتزاج تلك العلوم الأولية بعضها ببعض - و هي لا محالة مترتبة ترتباً طبيعياً كل مقدم منها علة للمتاخر.

تناقض در دستگاه شناختی لازم می‌آید. از این رو، توجه به ملاک تکمیلی انسجام میان گزاره‌های با منشأهای مختلف در مقام توجیه ضروری است.

ثالثاً هر نظریه توجیه تنها اختصاص به گزاره‌های پایه ندارد و باید درباره گزاره‌های پایه، گزاره‌های نظری متوسط و گزاره‌های نظری با فاصله زیاد از مبانی توضیحی ارائه دهد. در گزاره‌های مبنا و گزاره‌های نظری متوسط با توجه به فراهم بودن توجیه مبنایی نیازی به ملاکی دیگر احساس نمی‌شود اما هر چه گزاره‌ها از مبانی پایه فاصله می‌گیرند و گزاره‌ها بیشتر جنبه نظری می‌یابند، نیاز به ملاک دیگری در نظریه توجیه برای اطمینان از مواد و صورت قضایا بیشتر می‌شود. زیرا ملاک ابتدا با فاصله گرفتن از گزاره‌های مبنا امکان خطاپذیری بیشتری می‌یابد و بر این اساس، نیازمند استفاده از ملاک تکمیلی است.

رابعاً مبنای گرای اقسام مختلفی دارد و عدم کفایت مبنای گرای صرف در توجیه قضایای دور از قضایای بدیهی از دیدگاه برخی از نظریه پردازان معرفت شناسی اسلامی معاصر موجب شده است که پیشنهاد ملاک‌های تکمیلی مانند مبنا-ساخت‌گرایی (کیاشمشکی، ۱۳۹۷، ص ۲۶۵)، مبنا-شبکه‌گرایی (خسروپناه، ۱۳۹۳؛ همو، ۱۳۹۴)، مبنا-انسجام‌گرایی (مدنی‌فرو سجاده، ۱۳۹۴، ص ۹) و مبنا-توفیق‌گرایی (دادجو، ۱۴۰۱ش) در این زمینه شده است. مبنا-ساخت‌گرایی صدق قضایای نظری را با ارجاع به دستگاه مفهومی و حاصل ساخت و ابداع آن‌ها از ناحیه ذهن دانسته و آن‌ها را چیزی جز اعتبار ذهنی نمی‌داند؛ همین‌طور مبنا-شبکه‌گرایی صدق قضایای نظری را که شبیحی از واقع، غیرواقع‌نما، مجازی و اعتباری دانسته شده‌اند، با ارجاع به لایه‌ها و شبکه‌های علمی و بر حسب هماهنگی با نظام منسجم معرفتی و کارایی و فایده‌مندی آن‌ها توجیه می‌کند. این پیشنهادها عمدتاً با اشکال ضدواقع‌گرایی بودن مواجه هستند (دادجو، ۱۴۰۱ش؛ دادجو، ۱۳۹۸، ص ۲۵۰-۲۵۵؛ دادجو، ۱۳۹۹، ص ۷۳-۹۲). نظریه مبنا-توفیق‌گرایی نیز ملاک این قضایا را توفیق آن‌ها در حل مسئله پیش‌رو می‌داند (دادجو، ۱۴۰۱) که با توجه به روشن نبودن ملاک حل مسئله چندان قابل اتکا نیست و به مشکل سایر پیشنهادها دچار می‌شود. بنا بر این نیاز است که نظریه ابتدا به گونه‌ای تکمیل شود که منافاتی با نظریه ابتدا و واقع‌گرایی نداشته باشد. به نظر می‌رسد می‌توان تبیینی از انسجام‌گرایی ارائه داد که منافاتی با واقع‌گرایی و ابتدا نداشته باشد. برخی این دیدگاه را به علامه طباطبایی (ره) نسبت داده‌اند (همان).

خامساً انسجام‌گرایی در نظریه توجیه دو جزء دارد: یکی سلبی یعنی عدم وجود گزاره‌های

مبنا و دیگری ایجابی به معنای لزوم انسجام گزاره‌های علمی (دادجو، ۱۳۹۴ ش، ص ۷). آن چه در تبیین حاضر مورد نظر است، جزء دوم است و بنا بر این ملاک انسجام به عنوان مکمل ابتنا لحاظ می‌شود که نه تنها هیچ‌گونه تنافی با ابتنا ندارد بلکه لازمه ذاتی آن است.

ساده‌تر خطابذیری شناخت نزد فیلسوفان صدرایی این اصل را گوشزد می‌کند که نظریه پرداز در مقام اثبات نیازمند دقت بیشتر برای کشف خطا است. یکی از ابزارهایی که می‌تواند به کشف خطا کمک کند، ملاک انسجام است. عدم انسجام و هماهنگی میان گزاره‌ها و مفاهیم در مقام اثبات، کاشف از وجود خطا در نظام شناخت است و لزوم بازبینی در گزاره‌ها، مفاهیم و شکل استدلال را گوشزد می‌کند. تبیینی که این فلاسفه از برهان *إنّ و لمّ* و انواع آن در باب برهان منطق و همچنین تبیین انواع استدلال مغالطی، خطاپذیری مذکور و راهکارهای مقابله با آن را گوشزد می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۱۶، ص ۱۴۲).

سابعاً تبیینی که فلاسفه صدرایی از جایگاه گزاره بدیهی عدم تناقض دارند، نوعی از سازگاری درونی را برای دستگاه معرفتی مورد نظر ایشان فراهم می‌آورد. از دیدگاه ایشان، حضور گزاره عدم تناقض در دستگاه استدلالی مانند سایر گزاره‌های بدیهی به شکل مبنا و مقدمه منطقی نیست بلکه این گزاره مقوم تمام گزاره‌ها است. و به تعبیر شهید مطهری (ره) و بیان ملاصدرا (ره) جایگاه آن در میان سایر گزاره‌ها مانند واجب الوجود میان سایر موجودات است (طباطبایی، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۳، پاورقی شهید مطهری (ره)). و اثر آن در تمام گزاره‌ها جاری و ساری می‌شود. در نتیجه، علی‌رغم تعدد گزاره‌های بدیهی به مدد مبدأ عدم تناقض، نوعی انسجام میان گزاره‌های متعدد حاصل می‌شود. این انسجام حداقلی نبوده بلکه حداکثری است؛ یعنی لازمه صحت هر گزاره نه تنها عدم تنافی با سایر گزاره‌ها است بلکه سازگاری تام با تمام گزاره‌های مبنا و غیر مبنا و هم عرض و غیر هم عرض می‌باشد. زیرا لازمه اصل عدم تناقض و شکل منطقی استدلال این است که هرگونه ناسازگاری منطقی میان: (۱) مجموعه‌ای از مقدمات با مجموعه‌ای دیگر از مقدمات، (۲) مقدمات و نتایج همان مقدمات، (۳) مقدمات یک استدلال و نتایج یک استدلال دیگر، و (۴) نتایج استدلال‌های مختلف با یکدیگر، حاکی از وقوع خطا در شیوه استدلال، برخی از گزاره‌ها یا مفاهیم است و تمام مسیر استدلال نیازمند بازنگری است. از سوی دیگر، توجه به اسباب مغالطه معنوی در کلمات ایشان، موجب کشف سایر خطاها

۲. و المبادی البینه تسمی علوماً متعارفة و اقدم الجميع هو قولنا: انّ السلب و الايجاب لا یصدقان معاً و لا یکذبان معاً.

در استدلال می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۷۶ و ص ۲۹۴). بر اساس این تبیین، اگرچه مفاهیم و گزاره‌های جدید در مقام توجیه، مبتنی بر گزاره‌های قبلی هستند ولی مجموعه گزاره‌ها و مفاهیم نیز باید دارای انسجام و سازگاری درونی باشند. به عبارت دیگر، استنباط گزاره‌های جدید به شکل منطقی بر اساس گزاره‌های مبنایی است و به اصطلاح دقیق‌تر، این ابتنا مقوم توجیه است؛ ولی عدم انسجام و ناسازگاری میان مجموعه گزاره‌ها مانع توجیه است. در نتیجه اگر یک مجموعه شناختی از گزاره‌ها از شرط ابتنا برخوردار بود ولی دارای شرط انسجام نبود، این مطلب کاشف از عدم ابتنای صحیح گزاره‌ها بر یکدیگر یا وجود خلل در یکی از مقدمات یا شیوه استدلال است.

به بیانی دیگر می‌توان ابتنا و انسجام را به عنوان شرط لازم و شرط کافی در مقام توجیه برشمرد. بر این اساس، ابتنا شرط لازم برای توجیه است ولی شرط کافی برای آن نیست و برای کافی بودن به انسجام نیز نیاز است. به هر تقدیر، چه از ابتنا و عدم انسجام به مقوم و مانع، و چه شرط لازم و کافی تعبیر گردد، تفاوتی در غرض این نوشته یعنی لزوم وجود همزمان این دو شرط برای توجیه، نخواهد داشت. بنا بر این می‌توان قائل شد که نظر فیلسوفان صدرایی نوعی مبناکرایی است که رعایت ملاک تکمیلی انسجام را در مبحث توجیه ضروری می‌داند. تطبیق این جمع در مقام توجیه بر مفاهیم و گزاره‌های حقیقی و اعتباری چنین است که: (۱) مفاهیم و گزاره‌ها یا خود مفهوم و گزاره‌ای بدیهی هستند؛ این مفاهیم شامل وحدت و کثرت، وجود و عدم و سایر مفاهیم بدیهی فلسفی و منطقی است. گزاره‌های بدیهی همان گزاره‌های مبنا و یکی از اولیات شش‌گانه مذکور در کتب حکما هستند؛ (۲) مفاهیم و گزاره‌های نظری که به گزاره‌های بدیهی منتهی می‌شوند باید با صورت استدلالی صحیح بر گزاره‌های مبنا مبتنی شوند. همان‌طور که گذشت ناسازگاری در میان هر یک از این مفاهیم و گزاره‌ها حاکی از وجود خطا در شبکه مفاهیم و گزاره‌هاست. (۳) فرضیات و حدسیات علمی نیز از همین شرط پیروی می‌کنند و در ساماندهی آن‌ها باید شرط مذکور رعایت شود. (۴) گزاره‌های اعتباری علاوه بر لزوم داشتن نوعی ابتنا و انسجام بیرونی، به لحاظ ابتنا و انسجام درونی نیز نیازمند معقولیت هدف و معقولیت اعتبار در رابطه با هدف است. گزاره اعتباری که دارای هدف معقولی بوده و همچنین هدف مذکور را برآورده کند، گزاره‌ای دارای ابتنا و انسجام صحیح درونی است و از لغویت خارج می‌شود و حداقلی از حق بودن را احراز می‌کند. ملاک توجیه درونی در قضایای

اعتباری، ملاحظه عناصر حق و باطل است. اولین عنصر در حق و باطل اعتباری، عبارت از معقولیت اصل اعتبار در رابطه با هدف است؛ یعنی چنین اعتباری اساساً معقول و قابل طرح باشد؛ اگرچه اعتبار کم مؤونه است ولی هر چیزی را برای هر غرضی نمی‌توان اعتبار نمود. این عنصر، شرط لازم برای اعتبار است ولی کافی نیست. شرط دوم برای اعتبار، تأمین نمودن هدف است. لذا سازگاری با هدف و لغو یا بی‌فایده بودن، عنصر دیگر حق بودن قضایای اعتباری است. عنصر سوم، معقولیت خود هدف است (طباطبایی، ۱۴۲۸ق، ص ۳۴۸). لذا ملاک توجیه درونی در قضایای اعتباری، رعایت عناصر سه‌گانه حق بودن است. اما این گزاره‌ها به لحاظ ابتنا و انسجام بیرونی از نوعی منطق استدلالی سلسله مراتبی بهره می‌برند که در آن، قضایای متأخر از متقدم استنباط می‌شوند.

بر این اساس قضیه‌ای که علاوه بر انسجام درونی، با قضیه متقدم سازگار بوده و بلکه از آن استنباط شده باشد، قضیه حقه و قضایایی که این ویژگی را ندارند باطل هستند (طباطبایی، ۱۴۲۸ق، ص ۳۴۰؛ طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، مقاله ۶). بر اساس تبیین فوق، گزاره‌های اعتباری دارای دو نوع ملاک ارزیابی به لحاظ ابتنا و انسجام درونی (ماده استدلال) و ابتنا و انسجام بیرونی (شکل استدلال) هستند و قضیه‌ای که هر دو ملاک را احراز کرد، قضیه حقه خواهد بود.

لذا همان‌طور که تبیین شد علاوه بر وجود مفاهیم و گزاره‌های بدیهی، این رابطه منطقی میان گزاره‌ها و مفاهیم مقتضی انسجام میان گزاره‌ها و مفاهیم است و بدون آن دستگاه شناختی دارای اعتبار نخواهد بود. نتیجه تبیین مذکور، نوعی نظریه مبنائگرایی است که می‌توان آن را با مبنائگرایی منسجم نامید و تفاوت آن با سایر نظریات مبنائگرایی در فطری و حسی نبودن از یک سو، و از سوی دیگر، توجه اکید به ملاک انسجام در دستگاه استدلالی است. تفاوت نظریه مذکور با انسجام‌گرایی نیز استفاده از آن به عنوان مکمل ابتنا و عدم اکتفا به انسجام در نظریه توجیه است. همان‌طور که گذشت اگرچه فیلسوفان صدراایی به این نظریه تصریح نکرده‌اند و در مقام بیان نظریه توجیه نبوده‌اند اما بر اساس استدلال‌های مذکور در کتب منطقی و فلسفی می‌توان جازمانه این نظریه را به ایشان استناد داد.

۴-۲. تبیین اثر ابتنا در ساختار علم اقتصاد اسلامی

همان‌طور که گذشت نظریه توجیه فیلسوفان صدراایی، نوعی ابتناءگرایی است. نظریه توجیه مذکور در جانب ابتنا موجب نوعی منطق سلسله مراتبی در ساختار و نظریات اقتصاد اسلامی

می‌گردد. منطق ابتدای مذکور چنین اقتضا می‌کند که هر نظریه از مبادی منطقی تشکیل می‌شود و همچنین بر اساس شرائط اجتماعی مختص خود به وجود می‌آید. این سلسله مراتب در واقع همان مسیر و بستری است که نظریات علم اقتصاد در آن شکل می‌گیرد و شامل مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی در کنار شرائط اجتماعی مورد نیاز برای تحقق یک نظریه است. در علوم جزئی، برخی مبادی متخذ از علوم دیگر و همچنین برخی مبادی ارزشی خاص (گزاره‌های تجویزی) نیز به نوبه خود وارد یک دانش می‌شود و ساختار آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. علاوه بر توجیه مجموعی گزاره‌ها، توجیه انفرادی گزاره‌ها همان‌طور که در نظریه صدق بیان شد تابع نوع آن گزاره بر اساس تفکیک میان گزاره‌های حقیقی و اعتباری است.

نقش این مبادی و میزان تأثیر هر یک از مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی و مبادی ارزشی بر علم اقتصاد اسلامی، متفاوت است. بیشترین تأثیر در شکل‌گیری یک نظریه معین مربوط به مبادی هستی‌شناختی است و این مبادی نیز در میان خود متفاوت هستند. برخی از مبادی هستی‌شناختی مانند مبادی انسان‌شناختی به نظریه نهایی اقتصادی نزدیک‌تر بوده و نقش واضح‌تری در نظریه ایفا می‌کنند و برخی با توجه به فاصله‌شان از نظریه نهایی نقش کم‌رنگ‌تری در این زمینه دارند. برای مثال واقع‌گرایی بر شکل کلی و جایگاه نظریات تأثیرگذار است ولی فردگرایی تأثیر مشهودتری بر نظریه دارد.

مبادی معرفت‌شناختی نیز در تعیین جهت‌گیری‌های کلی علم اقتصاد اسلامی نقش دارند. مبادی ارزش‌شناختی نیز در ذیل مباحث معرفت‌شناختی مورد بحث قرار می‌گیرد و لذا میزان تأثیر آن‌ها هم‌سنگ تأثیر مبادی معرفت‌شناختی است.

مبادی ارزشی خاص نیز اگرچه به لحاظ منطقی و رتبی متأخر از مبادی دیگر هستند ولی مانند دیگر مبادی در دانش تأثیر دارند. از یک گزاره ارزشی بر اساس برهان *إنّ* و شناخت لوازم منطقی گزاره‌ها می‌توان به لوازم هستی‌شناختی و ... آن دست یافت. برای نمونه غایت سعادت اخروی تنها با پذیرش انسان و جهان دارای ساحت غیر مادی قابل تحلیل است و بر اساس این غایت می‌توان گزاره‌های ارزشی متناسب را استخراج نمود. در علوم انسانی با توجه به این‌که موضوعشان با کنش‌های انسانی سروکار دارد و اهداف نقش بیشتری در آن ایفا می‌کند، نقش ارزش‌ها دوچندان می‌گردد و اهداف خود بخشی از فروض هستی‌شناسی مراتب

وجودی انسان قرار می‌گیرند. نقش دیگر مبادی ارزشی که دارای اهمیت کمتری نیست در بحث تأثیر اصل انسجام و نحوه اثرگذاری ارزش‌های ذهنی، عینی و اجتماعی بر نظریه مورد بررسی و توضیح قرار خواهد گرفت. این قضایا بر اساس ملاک قضایای اعتباری مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

شرائط وجودی و اجتماعی خاص نیز می‌تواند با ایجاد زمینه برای پیدایش برخی مبانی مذکور، به فعال شدن برخی قلمروهای معرفتی و در نتیجه تحلیل‌های مختص آن شود؛ برای مثال، علم اقتصاد کلان در شرائط رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ شکل گرفت. این نوع تحلیل اقتصادی با توجه به نیاز به تحلیل و حل و فصل مشکل تقاضا در اقتصاد سرمایه‌داری شکل گرفت و بحث حساب‌های ملی و مانند آن را موضوع تحلیل اقتصادی قرار داد؛ اگرچه بعدها نظریات رشد و عرضه نیز به آن اضافه گشت و کاربردهای دیگری نیز پیدا کرد. توجه به دخالت شرائط وجودی در دانش، زمینه بحث از علم اقتصاد بومی را فراهم می‌آورد. علم اقتصاد بومی، علمی است که با توجه به نیازهای جامعه هدف شکل گرفته باشد و نسخه‌هایی برای درمان مشکلات اقتصادی آن جامعه ارائه دهد.

پس از تأثیر نظریه ابتدا بر کنار هم قرار گرفتن مبادی مختلف نظری و وجودی در منطق سلسله مراتبی مذکور، خود این مبادی بر چهار مطلب دیگر نیز تأثیرگذار است که آن‌ها سرنوشت نظریه اقتصادی را تعیین می‌کنند. مبادی مذکور ابتدا حوزه‌های فعال معرفتی را بر اساس مبادی هستی‌شناسی تعیین می‌کند. سپس موضوع علم اقتصاد را معین نموده و بر اساس آن علم اقتصاد تعریف می‌شود. در ادامه، عوامل اصلی نظریه اقتصادی را تعیین می‌کند و در پایان مسیر و روش نظریه‌پردازی را روشن می‌کند؛ بنا بر این، مطالب مذکور از این قرار است: یک) حوزه‌های فعال معرفتی و موضوعات مورد توجه اقتصادی؛ دو) تعریف علم اقتصاد. سه) ساختار علمی نظریه و عوامل اصلی در نظریه اقتصادی؛ این چهار مطلب در شکل زیر به تصویر کشیده شده و توضیحات در ادامه برای آن ارائه شده است.

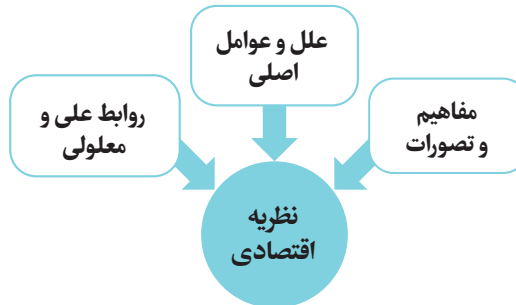


یک) حوزه‌های معرفتی فعال در دانش اقتصاد: با توجه به مبادی تأثیرگذار، حوزه‌های معرفتی فعال در دانش اقتصاد در روش بنیادین تعیین می‌شود. برای مثال، در رویکرد اثبات‌گرا به علت بی‌توجهی به فرهنگ و ارتباطات اجتماعی، این مطالعات نقشی در علم اقتصاد پوزیتیویستی پیدا نمی‌کند. اما در رویکرد انتقادی این حوزه مطالعاتی فعال شده و مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین نقش نهادهای اجتماعی اقتصادی در روش بنیادین اثبات‌گرایی نادیده گرفته شده و در نتیجه، مورد مطالعه و بررسی قرار نمی‌گیرد؛ در حالی که نهادها مورد توجه اکید نهادگرایان اقتصادی است. در اقتصاد اسلامی علاوه بر تأکید بر نقش نهادها و فرهنگ و اخلاق در جامعه، مسیر اصلاح اقتصادی را در تغییر سازه‌های فرهنگی و نهادی می‌بیند و برای آن سیاست اقتصادی متناسب پیشنهاد می‌دهد.

دو) تعریف علم اقتصاد: تعریف علم اقتصاد به علمی ابزاری برای تبیین رفتار اقتصادی یا علمی تفسیری برای تبیین کنش اقتصادی یا به عنوان اقتصاد سیاسی برای تعیین بازندگان و برندگان اقتصادی یا در جایگاه حکمت عملی و دیگر تعاریف نیز تابع روش بنیادین علم اقتصاد است. هر کدام از گونه‌های مذکور از روش بنیادین مختص خود تبعیت می‌کند. اقتصاد اسلامی بر اساس روش بنیادین خویش، نوعی حکمت عملی خواهد بود.

سه) ساختار علمی و عوامل اصلی نظریه اقتصادی: ساختار علمی و عوامل اصلی نظریه اقتصادی نیز با توجه به این روش بنیادین تعیین می‌شود. هر نظریه از مجموعه‌ای از مفاهیم، علت و عوامل اصلی، و ساختار معرفتی به معنای نحوه ارتباط این عوامل با نتایج و آثار آن تشکیل شده است (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۷-۲۸). به عبارت دیگر، روش بنیادین از یک سو مفاهیم مورد استفاده درون نظریه را شکل می‌دهد. انتخاب مفاهیمی مانند طبقات اجتماعی، تضاد و ستیز، پرولتاریا و ... در نظریه مارکس؛ اشتغال، بازار، رقابت کامل، تقاضا، عرضه، مطلوبیت در نظریه کلاسیک اقتصادی؛ نرخ بهره، بیکاری طبیعی و ... در نظریه کینز متأثر از روش بنیادین نظریات مذکور است. روش بنیادین از سوی دیگر تعیین‌کننده عوامل اصلی درون نظریه است. عوامل و متغیرهای مورد توجه در یک نظریه به عنوان علت و عامل اصلی مانند اقتصاد در نظریه مارکس، نهادها در نظریه نهادگرایان، قیمت در نظریه خرد، نرخ بهره در نظریه کینز ... نیز از دیگر موارد متأثر از روش بنیادین است. روابط علی و تأثیر و تأثرات درون نظریه نیز مانند این که کدام متغیر را درون‌زا و کدام را برون‌زا لحاظ کنیم از روش بنیادین تأثیر می‌پذیرد. در اقتصاد اسلامی با توجه به روابط علی معلولی

فردی و اجتماعی خاصی مانند تأثیر نهادهای اجتماعی بر اخلاق فردی و اجتماعی به مفاهیمی همچون عدالت، صداقت، برکت و رزق در ساخت نظریه توجه ویژه‌ای می‌شود.



تأثیر روش بنیادین بر نظریه اقتصادی به واسطه اجزای آن

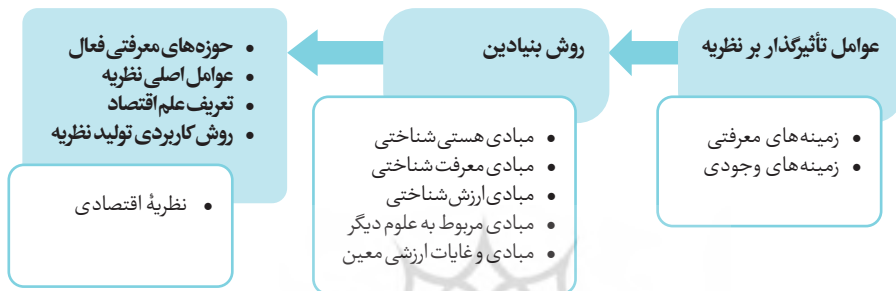
چهار) روش‌شناسی کاربردی علم اقتصاد: روش‌های عملیاتی برای رسیدن به نظریات کاربردی و فرعی در ابواب مختلف اقتصادی را مطالعه می‌کند. این روش‌ها بر اساس مبادی مذکور پس از تعیین مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و... شکل می‌گیرند، برای مثال روش بنیادین اثبات‌گرایی با روش کاربردی مطالعات کمی تناسب دارد و به مطالعات کیفی که مورد توجه پارادایم تفسیری است توجهی ندارد. روش بنیادین اقتصاد اسلامی با توجه به ساختار شکل‌گیری نظریات اقتصادی، روش کاربردی معینی را در پی دارد که از نقطه معینی آغاز و به نتایج سیاستی معین منتهی می‌گردد.

در تبیین اثر ابتناسعی شد چگونگی توسعه و گسترش مبادی در ابعاد مختلف نظریات اقتصادی و ساختار علم اقتصاد اسلامی از دیدگاه فیلسوفان صدرایی و حکمای اسلامی به تصویر کشیده شود. نظریه جزئی و نهایی اقتصادی تحت تأثیر تمام این عوامل شکل می‌گیرد. این تبیین نشان داد که مبادی مذکور بر حوزه‌های فعال مطالعاتی، ساختار نظریات، تعریف اقتصاد اسلامی و روش کاربردی آن تأثیرگذار است و برای هرگونه حرکت اصلاحی در اقتصاد اسلامی باید نقش و جایگاه این مبادی به رسمیت شناخته شود. در شکل زیر عوامل تأثیرگذار بر نظریه اقتصادی به تصویر کشیده شده است:

۴-۳. تبیین اثر اصل انسجام بر ارزش‌های هنجاری و گزاره‌های تجویزی در علم اقتصاد اسلامی

همان‌طور که گذشت نظریه ابتناسعی اگرچه مورد پذیرش معرفت‌شناسی اقتصاد اسلامی است و

باید هر نظریه اقتصاد اسلامی مبتنی بر مبادی هستی شناختی، انسان شناختی و معرفت شناختی و ... خود باشد؛ ولی توجه به لزوم انسجام میان دستگاه معرفتی نیز در اقتصاد اسلامی دارای آثاری است. لزوم انسجام در علم اقتصاد اسلامی موجب پیوستگی و سازگاری ابعاد مختلف علم اقتصاد اسلامی می شود. همان طور که اشاره شد این انسجام با نظریه انسجام گرایی مصطلح متفاوت است و صرفاً در جهت پیوستگی و سازگاری میان اجزای خود را نشان می دهد.



به رسمیت شناختن لزوم انسجام در اقتصاد اسلامی، علاوه بر حفظ انسجام درونی ارزش ها، نقش ایجابی و سازمان دهنده ای در جایگاه اهداف و ارزش ها در بعد تبیینی، تجویزی و تدبیری اقتصاد اسلامی دارد. در اقتصاد اسلامی با توجه به این نقش آفرینی، جایگاه ارزش ها در هر بخش معین می گردد. تأثیر مبادی ارزشی در بعد تجویزی علم اقتصاد در شکل دهی اهداف اقتصادی معین، و در بعد تدبیری، شکل گیری راهکارها و سیاست های متناسب با اهداف مذکور است و در بعد تبیینی، عمده تأثیر در شکل گیری ابعاد تحلیلی متناسب با آن ها و فعال شدن حوزه های معرفتی اختصاصی است.

اقتصاد متعارف بدون توجه به این آثار، ارزش ها را خارج از علم تلقی می کند و در نتیجه اگرچه ارزش ها ناخواسته در آن نقش دارند ولی این ارزش ها را در حد ایدئولوژی و تعصبات فردی و اجتماعی تقلیل می دهد و لذا از فوائد آن نیز نمی تواند استفاده کند. اقتصاد اسلامی ضمن پذیرش امکان شکل گیری ارزش ها بر اساس تعصبات فردی و اجتماعی به دنبال احتراز از این گونه ارزش ها و استفاده از ارزش های مبتنی بر اصول و مبانی هستی شناختی است.

همان طور که گذشت اقتصاد متعارف نیز از واقعیت اصل انسجام مستثنی نیست ولی به علت عدم توجه تفصیلی و کافی، از فوائد آن بهره مند نمی گردد. در علم اقتصاد متعارف،

شناخت مادی از انسان و جهان، اهداف و بایسته‌های مادی را در پی داشته و این اهداف، نسخه ویژه‌ای برای رفاه انسان تجویز می‌کنند و بنا بر این، نیازمند گسترش ابزار تحلیل مادی و عقلانیت ابزاری هستند. این عقلانیت به منظور تبیین، پیش‌بینی و کنترل از مؤلفه‌های پیش‌بینی‌پذیر و قابل کنترل در نظریه خود استفاده می‌کند؛ یکی از دلایل انتخاب مفهوم تقاضا در نظریه مصرف به جای استفاده از مفهوم مصرف، همین دلیل است. زیرا تقاضا مفهومی است که با نیاز پیش‌بینی‌پذیری در محاسبات اقتصادی سازگاری بیشتری دارد و به این جهت با سهولت بیشتری در تحلیل مصرف، قابل استفاده است. مدل‌ها و تحلیل‌های اقتصادی مانند بهینه پرتو و جعبه اجورث بر اساس هدف‌گذاری رفاه فردی توسعه یافته است؛ رفاه اجتماعی و دیگر اهداف اقتصادی نیز هر کدام مقتضی تولید ادبیات اقتصادی متناسب خود است. اما عدم توجه تفصیلی به این رابطه در اقتصاد متعارف موجب ادعاهای بی‌اساس عاری بودن از ارزش و در نتیجه عدم حضور منظم ارزش‌ها در مطالعات اقتصادی می‌گردد. بر این اساس، تحلیل‌های علم اقتصاد متعارف دچار نقصان‌ها و ناسازگاری‌هایی خواهد بود. در اقتصاد اسلامی اما با پذیرش اصلی مانند عدالت هم به بعد ابتننا توجه می‌شود و لذا امکان رسیدن به اصول هستی‌شناختی پشتیبان آن فراهم می‌گردد؛ و از سوی دیگر، همین اصل به لحاظ اصل انسجام موجب شکل‌گیری اهداف اقتصادی متناسب با عدالت در بعد تجویزی و ادبیات اقتصادی متناسب با نظریه عدالت در بعد تبیینی علم اقتصاد می‌شود؛ توسعه مباحث تبیینی مربوط به شاخص‌های اقتصادی عدالت و مدل‌های مربوطه تنها پس از هدف‌گذاری عدالت در اقتصاد اسلامی امکان‌پذیر است؛ پذیرش اصل انسجام در اقتصاد اسلامی همچنین موجب می‌شود با استنباط برخی مصادیق ارزش‌ها (از مبادی قبلی یا با دریافت از فقه و اخلاق اقتصاد اسلامی) جهت‌گیری نظریات اقتصاد اسلامی روشن گردد. برای مثال اگر سعادت اخروی هدف نهایی، و عدالت اقتصادی، هدف میانی و مبارزه با ربا و ... از اهداف نزدیک اقتصاد اسلامی باشد بخش‌هایی در علم اقتصاد اسلامی فعال خواهد شد تا بتواند این مسائل را تحلیل کند و در عین حال، راهکاری برای رسیدن به این اهداف ارائه دهد. بنا بر این پذیرش اصل انسجام در توجیه منجر به شکل‌گیری اهداف اقتصادی و راهکارهای سیاستی معین، فعال شدن حوزه‌ای خاص از مطالعات اقتصادی در اثر مجموعه مبادی ارزشی و اهداف خاص اقتصادی می‌گردد و تحلیل خاصی از واقعیت اقتصادی را در

متن نظریه اقتصادی به دنبال دارد؛ در عین حال، می‌توان به برخی مقدمات هستی‌شناختی متناسب با آن هدف، دست یافت. و اقتصاد اسلامی بر اساس توجه تفصیلی به این مطلب از فوائد آن نیز به شکل کامل بهره‌مند می‌گردد.

بر اساس آنچه گذشت، چگونگی شکل‌گیری ابعاد تحلیلی و تبیینی متناسب با غایت دانش در سایه اصل انسجام تبیین گشت. تناسب با غایت دانش، موجب پیوستگی ابعاد تبیینی، تجویزی و تدبیری-سیاستی علم اقتصاد می‌گردد. علم اقتصاد اسلامی با توجه به این مطلب، از مجموع گزاره‌های تبیینی و گزاره‌های تجویزی و سیاستی هم‌راستا تشکیل شده است. گزاره‌های ارزشی اقتصاد اسلامی فی نفسه، شکل‌دهنده نظام اقتصادی اسلام است که دارای دو بخش بنیادین و قواعد عملیاتی است. بخش بنیادین همان گزاره‌های ارزشی مبنایی درباره عدالت، مالکیت و نظام توزیع... است. قواعد عملیاتی نیز شامل اهداف میانی، قواعد و سیاست‌های تجویزی است که در راستای اجرای اهداف و ارزش‌های مذکور مورد استفاده قرار می‌گیرد. این بخش در واقع، ترکیبی از بخش تجویزی و بخش تدبیری-سیاستی است. گزاره‌های بنیادین در برخی عبارات شهید صدر (ره) مذهب اقتصاد اسلامی نامیده شده و نظام اقتصاد اسلامی به روابط اقتصادی و نهادها اختصاص یافته است و احکام نهایی فقهی در آخرین حلقه قرار گرفته است (صدر، ۱۴۱۷ق، ص ۳۱۶). البته این نام‌گذاری‌ها مورد توجه این نوشته نبوده و مهم این است که بخش‌های مختلف اقتصاد اسلامی روشن شود.

بر این اساس، بخش تبیینی در اقتصاد اسلامی دارای وظایف زیر است: ۱) تبیین و تحلیل وضعیت موجود: مطالعه رفتارها، ساختارها و نهادها و پدیده‌های اقتصادی؛ ۲) مطالعه کارکردی قواعد بنیادین و عملیاتی تجویزی؛ ۳) مطالعه آثار اقتصادی وضعیت مطلوب؛ ۴) زمینه‌سازی برای پیشنهاد سیاست‌ها و راهکارهای اقتصادی.

بخش تجویزی به تبیین اهداف میانی و وضعیت مطلوب اقتصادی می‌پردازد و بخش سیاستی، راهکارهای رسیدن به اهداف و وضعیت مطلوب شامل سیاست‌ها و الگوهای رفتاری را تجویز می‌کند.

مجموعه گزاره‌های تبیینی، تجویزی و تدبیری-سیاستی، علم اقتصاد اسلامی را در مقام علمی دارای برخی شباهت‌ها به اقتصاد سیاسی قرار می‌دهد؛ با این تفاوت که نظریه توجیه مورد پذیرش اقتصاد اسلامی، همان‌طور که تبیین شد مبنایگرایی همراه با لزوم انسجام را در سازگاری

درونی میان گزاره‌های تبیینی و ارزشی می‌بیند و از سوی دیگر امکان ابتدای گزاره‌های ارزشی بر گزاره‌های تبیینی را می‌پذیرد. پیگیری همزمان تحلیل و تبیین اقتصادی از یک سو و تجویز و سیاست‌گذاری در راستای اهداف در علم اقتصاد، این علم را در واقع تبدیل به حکمتی عملی می‌کند که زمینه‌ساز تحقق اهداف اقتصاد اسلامی است. با توجه به وظایف پیش‌گفته، شکل کلی اجزای اقتصاد اسلامی از این قرار است:

بر اساس شکل فوق، گزاره‌های تبیینی و قواعد تجویزی عملیاتی شامل گزاره‌های تجویزی و گزاره‌های تدبیری-سیاستی در اقتصاد اسلامی در عین ابتدای برخی جهات آن بر یکدیگر، از سازگاری و تأثیرات متقابل با یکدیگر برخوردارند. بخش تبیینی، تحلیل‌های تبیینی را به منظور رسیدن به اهداف بخش بنیادین نظام اقتصاد اسلامی ارائه می‌دهد و در قواعد عملیاتی، رسیدن به همان اهداف را به شکل جزئی‌تر دنبال می‌کند و در بخش تبیینی، دوباره به تحلیل تبیینی همان قواعد می‌نشیند. همان‌طور که اشاره گشت، با توجه به غایت‌مند بودن دانش مورد نظر و همچنین استفاده از آرای حکمای اسلامی و فیلسوفان صدرایی در مبنای آن، بهتر است از واژه حکمت عملی اقتصاد اسلامی استفاده شود.

آن‌چه تاکنون گفته شد مربوط به عوامل منطقی شکل‌گیری یک نظریه و مربوط به جهان اول از جهان‌های تحقق نظریه بود. این جهان نفس الامر نظریه نام دارد که یک نظریه در آن تنها متأثر روابط منطقی نفس الامری میان مقدماتش است. سایر جهان‌های مرتبط با نظریه اما عوامل وجودی تحقق نظریه را نیز بررسی می‌کند. جهان دوم و جهان سوم نظریه، مربوط به جهان فردی دانشمند، و جهان اجتماعی فرهنگی و عینی ظهور نظریه است. این دو جهان ارتباط تنگاتنگی با هم داشته و همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد بر این اساس، یک هدف عینی اجتماعی ممکن است در شکل‌گیری یک نظریه مؤثر واقع شود. چرا که این ارزش‌ها و اهداف ممکن است از جهان عینیت یا تعصب‌های ذهنی یک دانشمند ناشی شده و به عنوان مقدمه نظریه در نظر گرفته شود. بنا بر این، ارزش‌ها گاهی در جهان اول لحاظ می‌شود که متأثر از مبنای پشتیبان خود است و گاهی مربوط به تعصبات دانشمند یا جهان عینی اجتماعی است ولی به عنوان ارزش منشأ جهت‌دهی نظریه قرار می‌گیرد. ارزش‌ها در این صورت، تبدیل به صورتی ذهنی می‌شوند که علت غایی نظریه‌پردازی و نظریات قرار می‌گیرند. روشن است که تحقق خارجی این اهداف در رتبه متأخر از نظریه‌پردازی است.

جمع بندی و نتیجه گیری

در نوشتار حاضر به بررسی نظریه صدق و توجیه و آثار آن در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی پرداخته شد و این نتیجه حاصل گشت که فلاسفه صدرایی دارای نوعی نظریه صدق و نظریه توجیه هستند که اقتصاد اسلامی برای اصلاح مسیر خویش نیازمند استفاده از آن است و استفاده از این نظریه صدق و نظریه توجیه، آثاری بر اقتصاد اسلامی دارد.

نظریه صدق و آثار آن در اقتصاد اسلامی

بر اساس آنچه گذشت، اقتصاد اسلامی در نظریه صدق، نظریه مطابقت در گزاره های توصیفی و تبیینی، و برآوردن غرض در گزاره های تجویزی را می پذیرد و از این منظر به تفکیک میان انواع گزاره ها در نظریه صدق و اعطای ملاک برای آن می پردازد. این نظریه بر اساس تفکیک فیلسوفان صدرایی به ویژه علامه طباطبایی (ره) میان گزاره های حقیقی و اعتباری ارائه شده است. نظریه مذکور دارای سه اثر در اقتصاد اسلامی است:

۱. اثر اول: شکل گیری سه نوع گزاره در اقتصاد اسلامی است و هر کدام از این گزاره ها از روش متناسب با خود بهره می برد:

گزاره های تبیینی و توصیفی محض: که صرفاً جهت مطابقت در آن ها لحاظ شده و از واقعیتی خارجی حکایت می کنند.

گزاره های تبیینی توصیفی دارای هدف عملی.

گزاره های تجویزی محض: که بر اساس معقولیت هدف و برآوردن آن تحلیل می شوند.

۲. اثر دوم: تفکیک مفاهیم به لحاظ صدق و توجه به جهت صدق در تحلیل آن ها در اقتصاد اسلامی است.

۳. اثر سوم: تفکیک فروض بر اساس نظریه صدق و جهت لحاظ شده در آن ها می باشد. نتیجه این تفکیک استفاده از واقع گرایی و ابزارگرایی در جای مناسب است و نظریات اقتصاد اسلامی یکسره ابزارگرا یا واقع گرا نخواهد بود.

نظریه توجیه و ثمرات آن در اقتصاد اسلامی

نظریه توجیه در اقتصاد اسلامی به تبع فیلسوفان صدرایی پذیرش نوعی نظریه ابتدا با لزوم رعایت انسجام میان گزاره ها و مفاهیم است. این ترکیب که بر اساس توجه به جایگاه

گزاره‌های مبنا، انواع صور استدلال و مبدأ عدم تناقض حاصل شده، در واقع تبیین نوینی از نظریه فیلسوفان صدرایی است که پذیرش آن، ثمراتی برای اقتصاد اسلامی دارد. ثمرات فوق از این قرار است:

۱. اولین ثمره: بازشناسی ساختار نظریات و ارتباط درونی و بیرونی نظریات در علم اقتصاد متعارف و پیگیری مسیر مناسب برای رسیدن به نظریات اقتصاد اسلامی بر اساس مبادی و ارزش‌ها است.

۲. ثمره دوم: توجه به تفاوت تأثیر مبادی مختلف در نظریه اقتصادی است. زیرا اگرچه هر یک از مبادی مذکور دارای آثاری در نظریه نهایی اقتصادی است ولی این آثار به یک میزان نیست. لذا توقع تحول دانش از تغییر مبادی معرفت‌شناختی به اندازه تأثیر آن محدود می‌گردد و با مبادی معرفت‌شناختی نمی‌توان تمام اجزای نظریه اقتصادی را به دست آورد.

۳. ثمره سوم: به رسمیت شناختن کثرت در نظریات اقتصاد اسلامی است. زیرا روشن شدن تمام مبادی و اهداف مذکور نیز مستلزم شکل‌گیری نظریه واحد اسلامی در اقتصاد نیست و این مبادی و اهداف تنها شرائط کلی شکل‌گیری نظریه اقتصادی را معین می‌کنند و در نهایت این نظریه‌پرداز است که با توجه به همه این مبادی، اهداف و شرائط اجتماعی به ابداع یک نظریه یا راهکار اقتصادی دست می‌یابد.

۴. ثمره چهارم: این است که مجموعه مبادی ارزشی و اهداف و ویژگی‌های وضعیت مطلوب می‌تواند به فعال شدن مطالعات اقتصادی ویژه‌ای منتهی گردد. فعال شدن حوزه مطالعاتی خاص، تحلیل خاصی از واقعیت را در متن نظریه علمی به دنبال دارد و در عین حال، مقدمات هستی‌شناختی متناسب با غایت مذکور به نحو برهان *إنّ* قابل دستیابی است و منجر به توسعه بیشتر دانش در این زمینه می‌گردد.

۵. ثمره پنجم: حفظ عینیت نظریات اقتصادی در عین زمینه‌سازی برای ورود ارزش‌ها به جنبه تبیینی علم اقتصاد است. بر این اساس از یک سو ساحت علم از نسبیت در امان می‌ماند و از سوی دیگر، ارزش‌ها از مسیری صحیح وارد جنبه تبیینی علم اقتصاد می‌شوند. ۶. ثمره ششم: به رسمیت شناختن سه بعد تبیینی، تجویزی و تدبیری-سیاستی در اقتصاد اسلامی است.

۷. ثمره هفتم: روشن شدن جایگاه و تعریف اقتصاد اسلامی در منظومه علوم اسلامی است.

در نگاه فیلسوفان صدرایی، علوم به دو دسته علوم نظری و علوم عملی تقسیم می‌شود. علوم نظری به مطالعه هستی‌هایی می‌پردازد که وابسته به اراده انسان نیستند. در مقابل، علوم عملی به هستی‌هایی می‌پردازد که وابسته به اراده انسان بوده و در سایه آن پدید می‌آید. این علوم، حکمت عملی نیز نامیده می‌شود و هدف از آن‌ها، عمل به محتوایشان است (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۲۴). لذا برای این‌که بدانیم یک دانش در زمره کدام دسته از علوم است باید موضوع آن را مورد بررسی قرار دهیم؛ چرا که نحوه وجود موضوع، نوع آن علم را نیز تعیین می‌کند. همان‌طور که گذشت یکی از ابعاد تأثیرگذار در علم اقتصاد، هدف و غایت علم است.

از آن‌جا که هدف کلی این علم، تغییر واقعیت اقتصاد موجود به وضعیت مطلوب است، موضوع اصلی این علم، اموری خواهد بود که محور این تغییر قرار می‌گیرد. بنا بر این موضوع اصلی علم اقتصاد اسلامی، کنش‌ها و رفتارها، ساختارها و نهادها و سیاست‌های اقتصادی است. البته می‌توان رفتارها، ساختارها، نهادها و سیاست‌های اقتصادی را حول محور کنش‌های اقتصادی متمرکز نمود و موضوع علم اقتصاد اسلامی را کنش اقتصادی انسان معرفی نمود. در نتیجه، ساختارها، نهادها و سیاست‌ها یا در قالب یک کنش یا یک عامل تأثیرگذار بر کنش اقتصادی مطالعه می‌شود. بر این اساس، چون موضوع دانش اقتصاد اسلامی، کنش اقتصادی انسان است، هویت این دانش و راه‌های شناخت به کار رفته در آن تابع هویت این موضوع است. کنش اقتصادی از هستی‌هایی است که در پی اراده و آگاهی انسان شکل می‌گیرد و لذا علمی که به مطالعه آن می‌پردازد علم و حکمت عملی است. در نتیجه، اقتصاد اسلامی در زمره علوم عملی قرار می‌گیرد.

حکمت عملی، علمی است که شأن آن عمل به آن است و به مطالعه هستی‌هایی می‌پردازد که از طریق اراده و آگاهی انسان موجود می‌شود و هدف از آن، عمل است (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۲۴). بر این اساس، غایت یک دانش بر تعریف آن تأثیرگذار است. با تطبیق این تعریف بر اقتصاد اسلامی می‌توان گفت: «حکمت عملی اقتصاد اسلامی، دانشی است بر اساس منابع اسلامی که به بررسی چیستی، عوامل و آثار کنش اقتصادی انسان و شناسایی قوانین حاکم بر آن می‌پردازد تا راهکارها و سیاست‌هایی برای دستیابی به اهداف اقتصادی اسلام ارائه دهد.» بنابراین هدف از این حکمت عملی تأمین برخی از اهداف میانی مذکور در بخش تجویزی اقتصاد اسلامی (نظام اقتصادی اسلام) است. یکی از این اهداف میانی عدالت است که

خود زمینه‌ساز برقراری عبودیت و سیر جامعه در مسیر تعالی است. لذا اگرچه هویت این دانش ابزاری است، اما این ابزار در خدمت اهداف عالی قرار می‌گیرد و به ابزاری در دست سیاست‌مداران تبدیل نمی‌شود. به عبارت دقیق‌تر اقتصاد اسلامی یک علم آلی برای رسیدن به اهداف بالاتر است.

خلاصه‌ای از نظریه صدق و توجیه و آثار آن بر اقتصاد اسلامی در شکل زیر ارائه گشته است. کیفیت این آثار و مثال‌های تطبیقی آن در متن مقاله آمده است:

(۱) تفکیک میان انواع گزاره‌ها در نظریه صدق و اعطای ملاک در هر کدام؛ (۲) تفکیک مفاهیم و فروض به لحاظ نظریه صدق.	نظریه صدق به معنای مطابقت در گزاره‌های تبیینی؛ برآوردن غرض در گزاره‌های تجویزی
(۱) بازشناسی ساختار درونی و بیرونی نظریات اقتصادی و ارتباط آن با مبادی و اهداف علم اقتصاد و استفاده از آن در نظریات اقتصاد اسلامی؛ (۲) پذیرش کثرت در نظریات اقتصاد اسلامی؛ (۳) پیوستگی ابعاد تبیینی، تجویزی و تدبیری اقتصاد اسلامی؛ (۴) تبدیل اقتصاد اسلامی به حکمت عملی؛ (۵) حفظ عینیت اقتصاد اسلامی در عین غایت‌مندی.	نظریه توجیه: مبنای در عین توجه به لزوم انسجام

فهرست منابع

۱. بلاگ، مارک. (۱۳۸۰). **روش شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چگونه تبیین می کنند؟** تهران: نشر نی.
۲. پارسانیا، حمید. (۱۳۹۲). **نظریه و فرهنگ: روش شناسی بنیادین تکوین نظریه های علمی**. راهبرد فرهنگ، ش ۲۳، ص ۷-۲۸.
۳. پویمن، لوئیس پی. (۱۳۸۷). **معرفت شناسی: مقدمه ای بر نظریه شناخت**. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۴. توکلی، محمد جواد. (۱۳۹۵). **پژوهشی در تعیین حدود و مرزهای مبانی معرفت شناختی اقتصاد اسلامی**. **معرفت اقتصاد اسلامی**، ش ۱۵، ص ۴۱-۶۲.
۵. جابری، علی. (۱۳۸۸). **تجزیه و تحلیل مبانی معرفت شناختی و ارزشی علم اقتصاد متعارف و علم اقتصاد اسلامی**. **پایان نامه دکترا**. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۶. حسین زاده، محمد. (۱۳۸۸). **معرفت شناسی: سلسله دروس اندیشه های بنیادین اسلامی**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۱۱۱-۱۱۵.
۷. خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۷۹). **تثوری های صدق**. **فصلنامه ذهن**، ش ۱، ص ۲۹-۴۵.
۸. خسروپناه، عبدالحسین و عاشوری، مهدی. (۱۳۹۳). **رنالیسم معرفتی**. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۹. خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۹۴). **روش شناسی علوم اجتماعی**. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۰. دادجو، ابراهیم. (۱۳۹۴). **نظریه های توجیه و مبنای گرای. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی**.
۱۱. دادجو، ابراهیم. (۱۳۹۸). **نقدی بر ادعای رد پای واقع گرایی ساختاری در فلسفه اسلامی**. **فصلنامه علوم انسانی اسلامی**، ش ۲۸ و ۲۹، ص ۲۵۰-۲۵۵.
۱۲. دادجو، ابراهیم. (۱۳۹۹). **نقادی واقع گرایی شبکه ای**. **فصلنامه علمی پژوهشی حکمت اسلامی**، ش ۲۶، ص ۷۳-۹۲.
۱۳. دادجو، ابراهیم. (۱۴۰۱ش). **توجیه صدق قضایای نظری: توفیق گرایی**. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، کرسی علمی ترویجی. بازیابی شده از: <https://iict.ac.ir/1401/09/tojih-2>.
۱۴. شریفی، احمد حسین. (۱۳۸۶). **موصوف صدق در نظریه مطابقت**. **معرفت فلسفی**، ش ۱۵، ص ۷۳-۱۲۶.
۱۵. صدر المتألهین. (۱۹۸۱م). **الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه**. بیروت: دار احیاء التراث.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۲). **اللمعات المشرقیه فی الفنون المنطقیه**. تصحیح، ترجمه و شرح عبدالمحسن مشکوٰه الدینی. تهران: آگاه.
۱۷. صدر، سید محمد باقر. (۱۴۱۷ق). **اقتصادنا**. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. الطباطبایی، السید محمد حسین. (۱۴۲۸ق). **مجموعه رسائل العلامة الطباطبایی**. تحقیق الشیخ صباح الریعی. قم: مکتبه فدک لاحیاء التراث، رساله الاعتبار.
۱۹. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۸۵). **اصول فلسفه و روش رنالیسم**. تهران: نشر حکمت.

۲۰. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۸۷). **برهان**. قم: بوستان کتاب.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۰۴ق). **نهایه الحکمه**. قم: طبعه جامعه المدرسین.
۲۲. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۲۸ق). **مجموعه رسائل العلامة الطباطبایی (ره)**. قم: مکتبه فدک.
۲۳. عارفی، عباس. (۱۳۸۱). معرفت و گونه‌های توجیه. مجله ذهن، ش ۹. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۴. عیسوی، محمود. (۱۳۷۹). معرفت‌شناسی، عقلانیت و اقتصاد. **فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام**، ش ۱۱، ص ۹.
۲۵. غنی‌نژاد اهری، موسی. (۱۳۷۶). **مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد**. تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.
۲۶. کیشمشکی، ابوالفضل. (۱۳۹۷). گفتگو: ردیای واقع‌گرایی ساختاری در فلسفه اسلامی. **فصلنامه علوم انسانی اسلامی**، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۲۶۵.
۲۷. فارابی، ابونصر. (۱۹۹۶). **کتاب السياسة المدنية**. بیروت: مکتبه الهلال.
۲۸. فتحی‌زاده، مرتضی. (۱۳۸۲). نظریه انسجام صدق. **فصلنامه ذهن**. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ش ۱۳، ص ۸۱-۹۶.
۲۹. مدنی‌فر، محمدرضا و سجادی، نرگس. (۱۳۹۴). ساختار معرفتی فلسفه‌های تعلیم و تربیت اسلامی: مبنای گری یا انسجام‌گرایی. **تعلیم و تربیت**، ش ۱۲۳، ص ۹.
۳۰. مصباح‌یزدی، محمد تقی. (۱۳۹۱). **آموزش فلسفه**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۳۱. معرفي محمدی، عبدالحمید. (۱۳۹۱). روش‌شناسی علم اقتصاد و مسئله صدق. **فصلنامه علمی پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی**، ش ۷۱، ص ۱۴۵-۱۸۱.
۳۲. مینی، پیرو. (۱۳۷۵). **فلسفه و اقتصاد**. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۳. الیزدی، المولی عبدالله بن الحسین. (۱۴۲۷ق). **الحاشیه علی تهذیب المنطق**. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

34. Audi, R. (1999). "coherentism". In *The Cambridge dictionary of philosophy*. Cambridge.
35. Friedman, Milton. (2008). "Methodology of positive economics". In *Daniel Hausman, Philosophy of economics*.
36. Klein, Peter D. (1998). "Epistemology". In *Routledge encyclopedia of philosophy*, p2492. London: Routledge.
37. Maki, Uskali. (2012). "Realism and antirealism about economics". *Handbook of the philosophy of science*, Volume13: philosophy of economics. UK: Elsevier, p8.
38. McCloskey, Deirdre N. (2008). "The Rhetoric of This Economics". In *Hausman, Daniel M., Philosophy of Economics an Ontology*, 3rd Edition. Cambridge: Cambridge University Press.
39. Mill, John Stuart. (2011). *Encyclopædia Britannica*. Chicago: Encyclopædia Britannica Ultimate Reference Suite.

40. Nelson, Julie A. (2008). "Feminism and Economics". In **Hausman, Daniel M., *Philosophy of Economics an Ontology***, 3rd Edition. Cambridge: Cambridge University Press.
41. Pappas, George S. (1998). "History of Epistemology". In **Routledge Encyclopedia of philosophy**, Ver. 1. London and New York: Routledge, p2513.
42. Glanzberg, Michael. (2021). "Truth". In Edward N. Zalta (ed.), **The Stanford Encyclopedia of Philosophy**. <https://plato.stanford.edu/archives/sum2021/entries/truth/>.

